

حیاتِ حو

علیرضا پور بزرگ وانی

[شرح حال شہید امیر سر لشگر
شہید مسطور اصلی]

حدیث ماندگار

جلد ہفتم

انتشارات سورہ بزر

نویسنده: علیرضا پوربزرگ وافی

ناشر: سوره سبز

ویراستار: شعاع الدین فلاح دوست

مدیر تولید: محسن صادق نیا

مدیر هنری: جبهه هنرهای زیبا- مجتبی صالحی

صفحه آرایشی: آذر زینی طلابری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۴۰-۰۴-۶

قیمت: ۳۷۰۰ تومان



تشریفات سوره سبز

- سرشناسه • پوربزرگ وافی، علیرضا، ۱۳۳۳ -
عنوان و نام پدیدآور • جستجو/علیرضا پوربزرگ وافی
مشخصات نشر • تهران: سوره سبز، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری • ۱۸۰ ص.
شابک • ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۴۰-۰۴-۶
وضعیت فهرست نویسی • فیا
موضوع • جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان
داستان های فارسی - قرن ۱۴
رده بندی کنگره • ۱۳۹۰ ی ۴۱۵۳ ص / ۸۲۵۱ PIR
رده بندی دیویی • ۶۲ / ۳ / ۸
شماره کتابشناسی ملی • ۲۳۱۱۲۰۰

تلفن مراکز پخش:

۰۲۱ / ۲۶۲۰۲۹۴۷ - ۸

۰۹۱۲۵۱۳۱۲۶۸

Sooresabz@yahoo.com

کلیه حقوق این اثر، محفوظ است

فهرست

۶.....	سخن ناشر.....
۱۰.....	جستجو.....
۱۶.....	جستجو - ۲.....
۲۴.....	جستجو - ۳.....
۳۹.....	جستجو - ۴.....
۵۰.....	جستجو - ۵.....
۵۹.....	جستجو - ۶.....
۷۶.....	جستجو - ۷.....
۹۰.....	جستجو - ۸.....
۱۰۹.....	جستجو - ۹.....
۱۴۹.....	جستجو - ۱۲.....
۱۷۵.....	جستجو - ۱۳.....

سخن ناشر

سی سال پیش ... انگار همین دیروز بود که صدای ناسازی، نواخت آهنگ نوازنی مان را که با ساز انقلاب تازه کوک شده بود، بر هم زد. صدای ناهنجاری که خواب کودکان مان را در آغوش مادران ترس دیده هراسان کرد.

به یاد صحنه های غریب زندگی در جشن مهرگان خرمشهر در جنگ و کوچ اجباری هم وطنان مان از آبادان سرسبز که با غرش هواپیماهای جنگنده و گلوله های خصم به عزایدل شد.

وقتی اولین روز مهر سال ۱۳۵۹، با صدای جنگ چشم باز کردیم، جز آتش و دود، خاک و خون و گودال هایی که همسایگان بی گناه را در خودش می بلعید، چه دیدیم؟

انگار همین دیروز بود که آرامش از کوچه های مهرمان دامن کشید و صدای آژیر آمبولانس ها، سفیر مرگ را در خیابان های شهرهایمان همراهی می کرد. بچه هایی که صبح در میانه ی راه با رنگی پریده به خانه بازگشتند، در همان خانه یا در راه مدرسه زیر

خاک مدفون شدند و اگر زنده ماندند دیگر آن خانه و مدرسه را ندیدند.

خیلی ها پس از سال ها به نزدیکی پل خرمشهر که رسیدند ساعت ها میان کوچه های ویران شده و خیابان های بی پلاک سرگردان و متحیر ماندند. خیلی ها نتوانستند خانه هایشان را پیدا کنند، هیچ نشانه ای نبود. روی تلی از ویرانه ها نومیدانه با شک و تردید به دنبال گمشده های خود می گشتند و کلامی برای نجوا با ویرانه ها نمی یافتند. از آن خانه های بزرگ با آدم های مهربان، تنها دیواری مخروب مانده بود، دیواری که روزگاری خانواده ای به آن تکیه داده بود.

چقدر به آن دیوارها خیره ماندند!

انگار چشم هایشان شهید شده بود!

راستی چه کسانی دیوارها را از دشمنی ها پاک کرده بودند؟

جنگ با همه ی چهره های سیاهش، سپیدی هایی هم داشت، گوشه ی بزرگی از آن سپیدی، نترسیدن های مردانی بود از جنس صفوی سُهی ها، هداوند میرزایی ها، شریف اشراف ها، حسین ادیبان ها، پرویز مدنی ها و ... که کوه وار و سینه ستبر برجسته ترین قانون فاحش جنگ را آفریدند که همانا شهادت نام داشت.

مردانی مرد و آشنای درد که آسیمه سر رفتند و ترس از متلاشی شدن پیکرهایشان نداشتند. مردانی که در دامان پاک مادران دیروز متولد شدند، رشد کردند و حماسه‌ها آفریدند و اینک تنها یادی از آنان بر جای مانده، تازه اگر ...؟!

و ما که نمی‌خواهیم فراموش‌شان کنیم، رسالتی به قدر بضاعت مان بر دوش خود گذاشته‌ایم. باشد تا این نسل، نسل به اصطلاح خودشان "سوخته" آگاه شوند از تفاوت دیروز و امروزشان. دیروزی که دیگر نیست و امروزی که می‌شود دید و فهمید تا دنیایی را که دیگر هدف، دفاع، اندیشه و رنج‌های انسانی برایش مضحک، مرده و بی‌معناست.

نمی‌خواهیم تلنگر بیداری باشیم و قصد تحمیل هیچ تفکری را نیز به جامعه نداریم. تنها تعریفی است از "هست" هایی که مظلومانه زیر پوست عجیب و غریب زندگی امروز پنهان مانده‌اند.

"سوره سبز" با اقتدا به روان پاک شاهدان هشت سال دفاع و تحیت و احترام به صبوری و سکوت مردانه‌ی جانبازان بزرگوار که اینک پشت خاکریزهای "درد" سنگر گرفته‌اند ضمن تقدیر از زحمات امیر سرتیپ احمدرضا پوردستان (فرمانده نیروی زمینی ارتش)، سرهنگ ستاد مجتبی جعفری (رئیس سازمان ایشارگران

نزاچا)، سرهنگ شعاع الدین فلاح دوست و سرهنگ احمد حیدری،
به قلم تنی چند از نویسندگان و کوشندگان نستوه امروز که
عقده‌های‌شان را انشا کرده اند، به معرفی چند پیکر تشیع شده و
تشیع نشده می‌پردازد که:

با سیاست از این عزیزان؛ دستانی سبز؛ روزگاری آبی؛ و خاطری
آسوده برایشان ارادمند است.

انتشارات سوره سبز

جسجو-۱

نمی‌دانم این چندمین بار بود که صدایش را گوش می‌کردم. در این حرکت تعویذی دو مسئله برای من لذت بخش و تأثیر گذار بود. اول این که از طریق صدای او احساس آرامش می‌کردم و انرژی مثبت می‌گرفتم. دوم هم به این خاطر که هنوز با او ارتباط برقرار می‌کنم و با این ارتباط به نوعی تنهایی تلخی را که گاهی به سراغ من می‌آید از دل می‌زدایم.

امروز صبح دلم نهیب زد سری به او بزنم. با آنکه تمام شب غرق کلام او بودم و به او فکر می‌کردم ولی این اشتیاق آن چنان زیاد بود که نتوانستم منتظر اذان صبح باشم. تصمیم گرفتم نماز صبحم را کنار او بخوانم.

بیش از دو ساعت در کنارش بودم و با او درد دل می‌کردم. هنوز رفت و آمد روزانه‌ی مردم شروع نشده بود و فرصتی داشتم که عقده‌های دلم را خالی کنم.